

ضرورت تدقیق در ملاک تشخیص امر مختوم کیفری و موارد تجویز عدول از آن

بهنام یوسفیان شوره دلی^۱، نصیبه عرب پوریانی^۲

^۱ استاد یار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دامغان، دامغان، ایران

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دامغان، دامغان، ایران

نویسنده مسئول:

بهنام یوسفیان شوره دلی

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)
شماره ۱۶ / تابستان ۱۳۹۸ / ص ۵۹-۷۰

چکیده:

در نظام حقوقی ایران، اعتبار امر مختوم کیفری به رسمیت شناخته شده، ولی ابهامات و نارسایی‌های گسترده‌ای پیرامون این قاعده و استثنائات وارد بر آن مشهود است. در وهله نخست، اینکه بازپرس در صورت طرح شکایات جدید با عناوین اتهامی تازه به سبب همان واقعه مجرمانه، دقیقاً چه تکلیفی دارد و در چه مواردی می‌توان به رغم صدور قرار منع تعقیب یا رأی برائت، پیگرد متهم را بر اساس یک عنوان اتهامی جدید از سر گرفت، به رغم پاره‌ای اظهار نظرهای عمدتاً کلی حقوقدانان، همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. افزون بر این، چنانچه بعد از مختومه شدن پرونده (خواه با قرار نهایی دادسرا، خواه با حکم قطعی دادگاه) شاکی جدیدی پیدا شود که ادله‌ای بر وقوع جرم در دست داشته ولی در خلال دادرسی سابق مداخله نکرده باشد، مسائلی پیش می‌آید که کمتر مورد موشکافی و تأمل دقیق قرار گرفته و روبه قضائی نتجتاً در تصمیم‌گیری مردد است. در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای نوشتگان حقوقی و اجتهاد شخصی نویسندگان، مسائلی از این دست در کنار مسائل مربوط به استثنائات امر مختوم کیفری، واکاوی شده است. بر مبنای این بررسی، قرار منع تعقیب یا رأی برائت تنها مانع از تعقیب مجدد عمل ارتكابی در همان کشور و صرفاً با توصیفاتی میشود که از لحاظ اجزای عنصر مادی جرم، شباهت تام با عنوان اتهامی سابق داشته یا ارتباط نزدیک داشته باشد، وگرنه چنانچه اثبات عنوان اتهامی جدید، نیاز به اثبات یک شرط مهم در عنصر مادی داشته باشد که برای عنوان اتهامی پیشین ضروری نبوده است، ممانعت از طرح عنوان اتهامی جدید دور از عدالت است. همینطور، اگر شکات جدید در جرایم قابل گذشت یا آنگاه که مجازات حق شخصی بزه‌دیده است (مانند حق قصاص، مطالبه حد قذف و ديه)، شخصاً یا به واسطه نماینده یا قائم‌مقام قانونی خود، در دادرسی دخالت نکرده باشند، شرط وحدت اصحاب دعوی محقق نشده و لذا نمیتوان قائل به موقوفی تعقیب تحت عنوان اعتبار امر مختوم کیفری گردید. سرانجام در باب اعاده دادرسی و تجویز مجدد تعقیب کیفری به عنوان استثنائات وارد بر قاعده اعتبار امر مختوم، به نظر ما، نظام حقوقی ایران دست‌کم باید در مواردی که ثابت شود رأی برائت قطعی یا قرار منع تعقیب، به سبب محکومیت نادرست یک شخص بیگناه یا بر اثر اعمال متقلبانه‌ای چون تطمیع و تهدید شهود یا کارشناسان یا ضابطان یا مقامات قضائی از سوی متهم صادر گشته است، نباید راه پذیرش اعاده دادرسی یا تعقیب مجدد متهم را ببندد.

واژگان کلیدی: وحدت اصحاب دعوی، وحدت موضوع، وحدت سبب، قرار منع تعقیب، رأی برائت، توصیف مجرمانه، اعاده دادرسی، اصحاب دعوی کیفری.

مقدمه

اعتبار امر مختوم کیفری، اصل یا قاعده ای است که به منظور دفاع از حقوق متهم و جلوگیری از بی‌نظمی قضائی و تزلزل آراء محاکم وضع گردیده و به موجب آن، پس از آنکه رأی قطعی درباره دعوی کیفری از مرجع قضائی هر کشور صادر شد، دیگر امکان تعقیب و دادرسی به سبب ارتکاب همان عمل یا واقعه (که موضوع دعوی سابق بوده) علیه همان شخص با هدف مجازات کردن وی وجود ندارد. در این تعریف، واضح است که طرح مجدد ادعای ارتکاب عمل مورد نظر در دادگاه حقوقی با هدف الزام شخص به جبران خسارت، ظاهراً از شمول قاعده خارج است، اگرچه به موجب ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ هرگاه رأی قطعی کیفری مؤثر در ماهیت دعوی حقوقی باشد، برای دادگاهی که به دعوی حقوقی رسیدگی می‌کند لازم‌الاتباع است. همین‌طور، تعقیب کیفری به سبب ارتکاب عمل دیگر یا واقعه‌ای که موضوع دعوی کیفری سابق نبوده یا علیه شخص دیگر، مانع قانونی ندارد.

اعتبار امر مختوم کیفری، برای پایان دادن به دعوی و اختلاف مطروحه نزد دادگاه کیفری یک ضرورت است. دادگاه‌های کیفری نمی‌توانند و نباید به جای تمرکز بر رسیدگی به پرونده‌های جدید، وقت و منابع خود را صرف بازگشایی پرونده‌های مختوم سازند؛ شأن دستگاه قضائی و ارزش و جایگاه حکم دادگاه اجازه نمی‌دهد که ادعاهای مخالف حکم قطعی، به شکل نامحدود همچنان مسموع باشد؛ سرانجام، حقوق متهم ایجاب می‌نماید که به عنوان یکی از تضمینات مهم دادرسی منصفانه، حکم قطعی براءت موجب آسودگی خاطر و اطمینان واقعی متهم به نتیجه رسیدگی دادگاه شده، آرامش را به زندگی شخصی و خانوادگی او باز گرداند و به عنوان مستند قطعی عدم صحت اتهام مطروحه، نزد هر مرجع قانونی یا شخص ثالثی قابل ارائه و استناد باشد. اما آیا استثنا ناپذیر بودن قاعده اعتبار امر مختوم، با عدالت سازگار است؟

گاه ممکن است رأی براءت با توسل به حيله یا تقلبی که در رأی دادگاه مؤثر بوده، تحصیل شده باشد؛ به عنوان مثال، پرداخت رشوه، تهدید و تطمیع شهود، کارشناسان، مقامات قضائی و ضابطان یا تبانی با شخص ثالث جهت ارائه ادله و مستندات متقلبانه ممکن است باعث اشتباه قضائی شود، اشتباهی که حاصل ارتکاب حيله و تقلب و حتی ارتکاب جرم جدید از سوی متهم بوده است. آیا به رغم کشف و اثبات چنین حيله و تقلبی، عادلانه است که همچنان از اعتبار مطلق و استثنا ناپذیر امر مختوم کیفری دفاع کنیم؟ آیا اگر بعد از صدور حکم محکومیت، دلایلی به دست آید که نشان‌گر ارتکاب جرم مهم‌تری بوده، مثل اینکه دادگاه قتل ارتكابی را غیر عمدی دانسته باشد، ولی بعداً دلایل قطعی به دست آید که قتل ارتكابی به رغم حکم قطعی صادره حقیقتاً عمدی بوده تکلیف چیست؟

این پژوهش، افزون بر بررسی پرسشهای فوق، به بررسی تفصیلی حدود اعتبار امر مختوم نیز می‌پردازد. از یک سو، در مواردی ممکن است موضوع دعوی جدید کیفری با دعوی سابق تا حدی متفاوت باشد ولی بیش و کم به همان واقعه مجرمانه مربوط باشد. مثلاً فروش ملک معینی قبلاً تحت عنوان فروش مال غیر مطرح شده و به صدور رأی براءت انجامیده، اما هم‌اکنون ادعا این است که فروش آن ملک، معامله به قصد فرار از دین (جرم موضوع ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴) بوده است. آیا رأی براءت صادره واقعاً و حقیقتاً به این معنی است که دادگاه تمام ابعاد عمل یا واقعه مورد نظر را بررسی کرده، آن را فاقد هر گونه عنوان مجرمانه یافته است؛ یا اینکه عموماً فقط در چهارچوب شکایت شاکی یا کیفرخواست صادره و هم راستا با روند کلی پرونده قضاوت می‌شود؛ به عبارت دیگر، تغییر وصف یا عنوان کیفری دقیقاً در چه مواردی مانع از جریان اعتبار امر مختوم کیفری نمی‌شود؟

موضوع تأمل برانگیز دیگر زمانی پیش می‌آید که شاکی یا شاکیان جدیدی که در پرونده سابق مداخله نداشته اند، خواستار تعقیب متهم به سبب همان واقعه یا عمل انتسابی می‌شوند. آیا همان‌طور که اغلب گفته می‌شود صاحب اصلی دعوی عمومی جامعه است که قبلاً در دعوی خود علیه متهم ناکام مانده و به همین خاطر، دخالت شکات جدید که فقط سبب یا محرک اقامه دعوی عمومی است نمی‌تواند اهمیتی داشته باشد یا اینکه همیشه این طور نیست و گاه شاکی خصوصی را باید در ردیف اصحاب دعوی کیفری و دارنده دعوی مستقل کیفری علیه متهم قلمداد نمود؟

این مقاله که در چهار بند تنظیم یافته، به بررسی مسائل فوق نیز پرداخته است. در بند «الف» در مورد مفهوم اعتبار امر مختوم کیفری توضیحاتی ارائه شده که ذهن خواننده محترم با محتوا و منظور بحث آشنا شود سپس در بند «ب»، درباره مسائل ناشی از طرح عناوین جدید اتهامی، تأمل خواهیم نمود؛ در ادامه در بند «ج»، پیرامون مسائل ناشی از شکایت شاکی جدید یا اعتراض شخص ثالث به حکم کیفری سخن خواهیم گفت و سرانجام در بند «د» از خود خواهیم پرسید که در مقابل سوء استفاده متقلبانه از قاعده اعتبار امر مختوم، چه راه حل یا راه حل‌هایی مناسب خواهد بود و آیا بی‌اعتنایی به چنین پدیده‌ای در نظام حقوقی ایران توجیه‌پذیر است؟

لازم به توضیح است که شیوه نگارش این مقاله بدین صورت است که در هر بند ابتدا نظر حقوقدانان صاحب نظر در این حوزه آورده شده تا خوانندگان محترم از مراجعه به منابع دیگر برای مقایسه نظر نویسندگان با دیگر حقوقدانان بی‌نیاز شوند و خود منبع تقریباً کاملی در خصوص بحث مورد نظر داشته باشند، سپس نویسندگان با در نظر گرفتن وقایع موجود و مشکلات عدیده ای که گریبانگیر سیستم قضایی

کشور در خصوص ابهامات امر مختوم کیفری است، راه حل های عملی برای بهبود این مشکلات ارائه داده اند. باشد که مورد قبول دست اندرکاران امر قضا واقع شود.

الف: مفهوم اعتبار امر مختوم کیفری

در بیان مفهوم اعتبار امر مختوم کیفری گفته‌اند: "هر گاه درباره یک امر کیفری رأی قطعی اعم از حکم (برائت یا محکومیت) یا قرار (برخی از قرارهای نهایی) صادر گردد، دوباره نمی توان آن پرونده را تحت تعقیب و رسیدگی قرار داد" (حاجی تبار فیروز جانی، ۱۳۹۵، ص ۱۵۲)

در امور کیفری آن گاه که حکم یا قرار مروری مراحل مختلف رسیدگی - اعم از بدوی، پژوهشی و فرجامی - را طی کرده و یا مواعد آنها سپری شده باشند، از اعتبار امر مختوم کیفری برخوردار است و در نتیجه، طرح مجدد دعوی و تقاضای رسیدگی به آن، فاقد مجوز قانونی است، (آشوری، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۳۶۲).

متأسفانه برغم ذکر اجمالی موقوف شدن تعقیب دعوی عمومی به استناد اعتبار امر مختوم کیفری در بند «ج» ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری، در این قانون هیچگونه تفصیلی درباره مقررات امر مختوم کیفری و شرایط آن آورده نشده و این خود مسبب بروز مشکلات عدیده در ملاک تشخیص امر مختوم کیفری می باشد. جالب است بدانید حتی شرایط امر مختوم حقوقی هم کاملاً احصا نشده است بر خلاف قانون مدنی فرانسه که در ماده ۱۳۵۱ آن مقرر شده است: که دعوا باید دارای همان موضوع حکم اول و مبنی بر همان سبب و بین همان اصحاب دعوی باشد، در قانون آیین دادرسی مدنی ما فقط در ماده ۸۴ بند ۶ مقرر شده که دعوی طرح شده سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم مقام آنها هستند رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد، بنابر این فقط از وحدت اصحاب دعوا و وحدت دعوا سخن به میان آمده است.

به گفته دکتر کاتوزیان در هر دعوا ممکن است ده ها مساله ماهوی و قانونی مطرح شود و از ترکیب راه حل های آن مسائل، سرنوشت نهایی پرونده به دست آید. بنابر این، شروط استناد به قاعده را می توان در اتحاد اصحاب دعوا و اتحاد مسائل مورد اختلاف خلاصه کرد. بنابر این راه حلی که بنظر میرسد این است که وحدت دعوا را به وحدت موضوع و وحدت سبب تقسیم کنیم، این دقیقاً همان چیزی است که قانونگذار فرانسه به آن اشاره کرده است.

این شرایط در امور کیفری ویژگی هایی دارد که نباید از نظر دور داشت: دادگاه کیفری دعوی عمومی را در برابر جامعه رسیدگی میکند و به همین جهت اعتبار احکام آن محدود به رابطه متهم و شاکی نیست، دکتر کاتوزیان اعتقاد دارند که اعتبار امر قضاوت شده در امور کیفری نسبی نیست و همه ناگزیر از احترام به آن هستند (کاتوزیان، ۱۳۸۷).

دکتر خالقی مواردی که حکم قطعی محسوب می شود، را بر شمرده اند.

اولاً- وقتی که در هنگام صدور، به موجب قانون، قطعی و غیر قابل اعتراض باشد. مصادیق چنین حکمی در ماده ۴۲۷ ق.آ.د.ک تعیین شده است، یعنی حکم دادگاه در جرائم تعزیری درجه هشت و در جرائم مستلزم دیه یا ارش، در صورتی که میزان یا جمع آنها کمتر از یک دهم دیه کامل باشد. ثانیاً- وقتی که حکم در هنگام صدور قابل اعتراض بوده، ولی در ظرف مهلت مقرر نسبت به آن اعتراض نشده و به همین دلیل، قطعی شده است.

ثالثاً- وقتی که حکم در هنگام صدور قابل اعتراض بوده و ظرف مهلت مقرر نیز نسبت به آن اعتراض صورت گرفته و در مرجع صالح، رسیدگی و حکم آن صادر شده است. (خالقی، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۱۰۲)

ب - نقش عنوان اتهامی مطروحه در شکایت شاکی یا در کیفر خواست

مستفاد از ماده ۲۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲: عنوان اتهامی که در کیفر خواست ذکر می شود مانع از تعیین عنوان صحیح قانونی توسط دادگاه نیست. در صورتی که مجموع عنوان اتهامی متهم در نتیجه تحقیقات دادرسی روشن باشد و دادگاه فقط عنوان اتهامی را نادرست تشخیص دهد، مکلف است اتهام جدید را به متهم تفهیم، تا از اتهام انتسابی مطابق مقررات دفاع کند و سپس مبادرت به صدور رای نماید.

با تدقیق در ماده فوق به خوبی روشن میشود که قاضی کیفری بر خلاف دادرسی حقوقی، ملزم به بررسی عنوانی که مدعی در دادخواست مطرح کرده نمی باشد.

دکتر خالقی در این زمینه عقیده دارند: «مفهوم عبارت صدر ماده، استقلال تشخیص دادگاه نسبت به دادرسی و عدم لزوم تبعیت آن از عنوان اتهامی انتخاب شده در کیفرخواست است آنچه اهمیت دارد این است که عمل یا اعمال منتسب به متهم در دادرسی مورد تحقیق قرار گرفته و دلایل انتساب آنها به متهم جمع آوری شده باشد، حال اگر دادگاه عنوان اتهامی مندرج در کیفرخواست را منطبق بر عمل

منتسب به متهم ندادند، می تواند عنوان مجرمانه‌ای را که خود بر آن قابل انطباق میدانند تعیین و به متهم تفهیم نموده آنرا مورد حکم قرار دهد بنابراین چنانچه دادگاه عمل متهم را کلاهبرداری (مذکور در کیفرخواست) ندانسته بلکه آنرا خیانت در امانت تشخیص دهد نباید به استناد اینکه اتهام خیانت در امانت در کیفرخواست مطرح نشده حکم براءت متهم را صادر نماید.

درعین حال دادگاه نمی تواند به استناد این استقلال رای، عملی را که در دادرسی مورد تحقیقات مقدماتی قرار نگرفته اعم از اینکه در دادرسی مطرح شده یا نشده باشد، حتی با فرض احراز وقوع به متهم تفهیم و رسیدگی نموده و درمورد آن حکم صادر نماید. بنابراین اگر مثلاً موضوع شکایت شاکی جعل و استفاده از سند مجعول بوده بازپرس به هر دلیل بروی اتهام جعل متمرکز شده وراجع به اتهام استفاده از سند مجعول تحقیق و اظهار نظر نکرده باشد دادگاه نمی تواند نسبت به این اتهام نیز رسیدگی و حکم صادر نماید به طریق اولی اگر دادگاه متوجه شود که متهم از طریق این جعل و استفاده از سند مجعول و یا به طریق دیگر کلاهبرداری نیز نموده است مجاز به تفهیم اتهام کلاهبرداری و رسیدگی دراین باره نخواهد بود» (خالقی، ۱۳۹۳، ص ۲۴۱-۲۴۳)

یکی دیگر از حقوقدانان در اظهار نظر مشابهی پیرامون ماده ۲۸۰ مذکور آورده است: دادگاه مکلف به رسیدگی موارد مطرح در کیفرخواست بوده و حق عدول از کیفرخواست را ندارد. برای مثال حق ندارد عملی که در کیفرخواست به آن اشاره نشده است را رسیدگی و برای آن حکم صادر نماید. دادگاه هیچ الزامی به قبول عنوان اتهامی مندرج در کیفرخواست ندارد و می تواند در صورت موافق نبودن با عنوان مجرمانه ذکرشده در کیفرخواست آن را تغییر دهد. برای مثال رفتاری را که دادرسی آن را قتل عمد در نظر گرفته غیر عمد تشخیص داده و یا عملی را که دادرسی اختلاس نامیده به خیانت در امانت و یا سرقت تغییر دهد. در صورتی که دادگاه علاوه بر نادرست تشخیص دادن عنوان اتهام، متوجه شود که مجموع اعمال ارتكابی توسط متهم در تحقیقات دادرسی روشن نیست و در آن ابهام وجود دارد، میتواند درخواست رفع نقص آن را از دادرسی نماید. برای مثال در پرونده قتل مشخص نگردیده که خون روی چاقوی متهم متعلق به مقتول است یا شخصی دیگر. در صورت تغییر عنوان اتهامی از سوی دادگاه باید عنوان اتهامی جدید به متهم تفهیم گردد و فرصت دفاع از اتهام جدید به متهم داده شود.

(صیادی و همکاران، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۵۲)

تقریباً اکثر حقوقدانان در مورد این ماده اتفاق نظر دارند و معتقدند که قاضی کیفری مقید به بررسی عنوان اتهامی در کیفرخواست نمیشود به شرط اینکه دادرسی تحقیقات وافی و کافی در زمینه عنوان مورد نظر آنها را انجام داده باشد. همچنان که دکتر خالقی توضیح میدهند: ((در دادرسی های کیفری، به دلیل ارتباط با نظم عمومی و حقوق و مصالح جامعه، مرجع کیفری به عنصری فعال در دادرسی مبدل شده و با تمام امکانات به دنبال کشف جرم، شناسایی مرتکب و تعیین مجازات متناسب است، در این دادرسی ها، خواهان که شاکی نام میگیرد، ممکن است اصلاً حضور و درخواستی نداشته باشد و دعوای کیفری صرفاً بر اساس اقدام دادستان به جریان افتد و اگر هم شاکی داشته باشد، او می تواند تنها به شرح واقعه ای که درباره آن شکایت دارد بسنده کرده، اصلاً عنوان مجرمانه ای را در شکایت خود، ذکر نکند. به همین دلیل بند ب ماده ۶۸ ق.آ.د.ک یکی از مندرجات شکایت شاکی را «موضوع شکایت» دانسته است، نه «عنوان شکایت» یا «عنوان مجرمانه» شاکی باید موضوع یا قضیه ای را که مدعی وقوع عمل مجرمانه ای در جریان آن علیه خود است بیان نماید و تکلیفی به تصریح به عنوان مجرمانه ای معین ندارد، بلکه این از اهداف تحقیقات مقدماتی و در واقع از وظایف مرجع تحقیق است که در مورد این واقعه تحقیق نموده، اصل وقوع جرم و عنوان مجرمانه صحیح را تشخیص دهد، با فرض تعیین عنوان مجرمانه توسط شاکی نیز، مقام مذکور مکلف به تبعیت از وصفی که شاکی برای عمل مورد نظر برگزیده، نیست.)) (خالقی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۴۱)

اما در اینجا دکتر خالقی نظری را ابراز داشته اند که مورد تایید همه حقوقدانان نیست، ایشان عقیده دارند ((متهمی که مثلاً یکبار به عنوان کلاهبرداری تحت تعقیب قرار گرفته تبرئه شده است، برای دومین بار تحت عنوان جدید مثل خیانت در امانت قابل تعقیب نخواهد بود)) (خالقی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۴۱). حتی ایشان محافظه کاری را در مورد درج عنوان اتهامی در شکوائیه را به حد اعلی رساندند و اظهار داشته اند: ((به موجب بند ب ماده ۶۸ ق.آ.د.ک در شکوائیه لازم است «موضوع شکایت» قید شود. منظور از موضوع شکایت، یک واقعه یا رخداد است، نه عنوان مجرمانه. حتی به صلاح او نیست چنین کند تا از عواقب احتمالی انتساب صریح جرمی به دیگری در امان بماند.)) (خالقی، ۱۳۹۳، ص ۷۴)

اما دکتر گلدوست نظری بر عکس دکتر خالقی دارند و می گویند: ((اگر پرونده ای که اعتبار امر مختوم پیدا کرده است با عناوین دیگری مطرح شود ایرادی ندارد مثل اینکه در مرجعی تحت عنوان کلاهبرداری مطرح شده و اعتبار امر مختومه را پیدا کند، در مرجع دیگری تحت عنوان خیانت در امانت می توان مجدداً شکایت نمود یا اینکه شاکی شکایت را علیه شخص دیگری اقامه نماید.)) (گلدوست جویباری، ۱۳۹۷، ص ۶۷)

دکتر زراعت نیز همسو با دکتر جویباری عقیده دارند که ((ممکن است جرم بعد از صدور حکم، نتیجه ای را به همراه داشته باشد که دارای وصف مجرمانه دیگری است در این صورت می توان جرم را با توجه به نتیجه آن، مورد تعقیب قرار داد مانند اینکه شخصی به عنوان

جرم عمدی ایراد جرح، محکوم شود و مجنی علیه پس از صدور حکم قطعی بمیرد، پس تعقیب مجدد محکوم علیه به عنوان جرم قتل عمدی امکان دارد.) (زراعت، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۴۵)

به نظر می‌رسد به رغم نظرات حقوق دانانی که تعقیب مجدد عمل واحد را حتی با وصف یا عنوان اتهامی جدید جایز نمی‌دانند، برخی دیگر از صاحب‌نظران شکایت جدید تحت عنوان اتهامی تازه را با ممانعت شمرده اند و ظاهراً رویه قضائی هم تا حدی به همین عقیده تمایل دارد. اما به اعتقاد ما، هر دو دسته از حقوق دانان قسمتی از واقعیت و مقتضای عدالت را در نظر نگرفته اند؛ اگر عنوانی در شکایت یا کیفرخواست ذکر شده و دادگاه متهم را تحت عنوانی دیگر محکوم کرده باشد، قطعاً به این معنی است که عنوان اتهامی مذکور در شکایت یا کیفرخواست را مناسب تشخیص نداده، عمل متهم را با وصف جزایی دیگری محکوم کرده و لذا شکایت مجدد یا صدور کیفرخواست مجدد برای همان عمل ارتكابی، تحت عنوان یا وصفی که قبلاً در پرونده سابق توسط دادگاه نادرست تشخیص داده شده بی‌گمان جایز نیست. همین‌طور، اگر متن رأی دادگاه به گونه ای باشد که از آن فهمیده شود دادگاه در اصل انتساب عمل مورد نظر یا در اصل حدوث واقعه مجرمانه مورد نظر شبهه و تردید داشته، تعقیب مجدد تحت عنوان جزایی جدید مسلماً مخالف اعتبار امر مختوم کیفری است. لیکن چنانچه هیچ یک از دو حالت فوق مطرح نباشد، همیشه نباید به طور شتابزده نتیجه گرفت که تعقیب عمل مورد نظر تحت عنوان اتهامی جدید مجاز نیست. به دیگر سخن، به نظر ما با جمع بودن شرایط زیر، اعتبار امر مختوم مانع از آن نیست که متهم به سبب عملی که در پرونده سابق مطرح بوده، مجدداً تحت عنوان یا وصف جزایی دیگری تعقیب شود: اولاً، عنوان یا وصف اتهامی جدید به هیچ وجه در دعوای سابق مطرح نباشد و دلیلی بر توجه دادسرا یا دادگاه به احتمال انطباق عمل متهم با آن در دست نباشد؛ ثانیاً، در دعوای سابق در اصل انتساب آن عمل به متهم شبهه و تردیدی وجود نداشته باشد؛ ثالثاً، وصف جزایی جدید از حیث اجزای متشکله عنصر مادی (شرایط مادی لازم برای احراز جرم) یا از لحاظ نتیجه مجرمانه، تفاوت اساسی با وصف مجرمانه قبلی داشته باشد.

با جمع سه شرط فوق، قائل شدن به اعتبار امر مختوم غیر منطقی و ناعادلانه می‌نماید که این امر با مثال زیر روشن میشود: شخص «الف» تحت عنوان رشاء مورد تعقیب کیفری قرار می‌گیرد و ادعای دادستان این است که وی در فروش ملک خود به کمتر از قیمت واقعی و متعارف به یک نفر کارمند دولت، قصد تأثیر نهادن بر رفتار او را در رابطه با وظایف رسمی و قانونی داشته است. دادگاه ضمن احراز فروش ملک، به این نتیجه می‌رسد که قصد مجرمانه «الف» در تأثیر گذاشتن بر انجام وظایف قانونی محرز نیست. پس از قطعیت این حکم، کارمند مورد نظر متوجه می‌شود که ملک مورد معامله قبلاً به شخص دیگری فروخته شده و بعداً همان ملک مجدداً با او نیز معامله شده است، لذا به اتهام فروش یا انتقال مال غیر از فروشنده شکایت می‌کند. در این مثال، اگرچه عمل مجرمانه در اتهام قبلی (رشاء) و در اتهام جدید (انتقال مال غیر) فروش ملک واحدی توسط شخص واحدی بوده، واضح است که اولاً دادگاه به امکان تحقق یا عدم تحقق انتقال مال غیر در پرونده سابق هیچ توجهی نداشته؛ ثانیاً، در پرونده سابق در اصل وقوع عمل مورد نظر یعنی در اصل فروش ملک شبهه ای نبوده است و ثالثاً، عنوان اتهامی جدید (انتقال مال غیر) از حیث اجزا و شرایط متشکله عنصر مادی با اتهام سابق (رشاء) تفاوت اساسی و عمده دارد. روشن است که خودداری از رسیدگی به اتهام انتقال مال غیر در پرونده جدید صرفاً به این دلیل که فروش ملک مورد نظر قبلاً در پرونده کیفری دیگری رشاء تشخیص داده نشده، غیر منطقی و ناعادلانه است. تأکید می‌نماییم که چنانچه تمام یا بعضی از سه شرط فوق مفقود باشد، تعقیب کیفری مجدد مغایر با قاعده اعتبار امر مختوم است و می‌بایست قرار موقوفی تعقیب صادر شود.

ج-اعتراض شخص ثالث به حکم کیفری یا شکایت شاکی جدید پس از صدور رأی قطعی

برای روشن شدن نقش ثالث در امر مختوم کیفری خالی از لطف نیست که ابتدا نقش ثالث در امر مختوم مدنی را بررسی کرده و سپس به تبیین نقش او در امور مختوم کیفری بپردازیم.

اعتراض ثالث راهی فوق العاده برای شکایت از احکام است که به موجب آن، اشخاصی که در دادرسی شکایت نداشته اند و از رأی زیان می‌بینند، می‌توانند حقوق خود را حفظ کنند و ابطال رأی ناصواب را بخواهند، ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی می‌گوید:

"اگر در خصوص دعوایی، رأیی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است بعنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می‌تواند بر آن رأی اعتراض نماید."

بنابراین، دو شرط اساسی در قبول اعتراض ثالث بدین گونه خلاصه می‌شود که:

۱- معترض نه به مباشرت و نه بوسیله نماینده خود در دادرسی مداخله نداشته باشد.

۲- حکم یا قرار به حقوق او خلل وارد آورد.

دکتر کاتوزیان دو سوال کاربردی در خصوص اعتراض ثالث مطرح میکنند که اگر بتوان به آنها پاسخی درست و منطقی داد، میتواند راهگشای بحث ما نیز تا حدود زیادی باشد. اگر آثار رأی محدود به دو طرف دعوا باشد، چگونه می‌توان تصور کرد که به حقوق شخص ثالث خلل وارد آورد؟ و اگر اصل نسبی بودن احکام مورد قبول است، برای فرار از آثار حکم، شخص ثالث چه نیاز به اقامه دعوا دارد؟ پاسخ

این دو پرسش، مبنای حقوقی و هدف از وضع مقررات مربوط به اعتراض ثالث را معین می کند. ولی، یافتن این پاسخ کار آسانی نیست و یکی از دشواری های آیین دادرسی مدنی است. سالیانی دراز است که دادگاه ها با چنین مشکلی رو به رو هستند، لیکن هنوز دانشمندان حقوق نتوانسته اند در راه حلی قاطع با هم توافق کنند. (کاتوزیان، ۱۳۹۶، ص ۱۹۰)

با امعان نظر در مشکلات اعتراض ثالث در اعتبار امر مختوم مدنی، به خوبی ابهامات و مشکلات و پیچیدگیهای این بحث در امور کیفری نمایان می شود، چون همانطور که پیشتر گفته شد از طرفی هنوز اعتبار امر مختوم کیفری به عنوان ماده ای مجزا در قانون آیین دادرسی کیفری ما مطرح نشده و از طرفی ما ورود ثالث کیفری هم نداریم !!! پس بنابر این یافتن پاسخ پرسشهای فوق در امر کیفری بسیار دشوارتر خواهد بود. همین واقعیت، خود گویای کمبود منابع و یا حتی نبود منابع، در تشخیص ملاک های امر مختوم کیفری می باشد. امید است این تحقیق تا حدی راهگشای محققان و دست اندرکاران امر کیفری، واقع گردد.

این در حالی است که نویسندگان حقوق عمومی پاسخ خود را به شیوه دیگر ارائه می کنند: به گفته اینان، مبنای راه حل منتخب به موضوع مسأله حقوقی مورد نزاع بستگی دارد: هرگاه دادرسی با مسأله حقوقی شخصی و خاص روبه رو باشد، راه حل آن نیز محدود به دو طرف دعوا است. ولی، هرگاه مسأله حقوقی مربوط به نوع حق (حق موضوعی) باشد، رأی دادگاه نسبت به همه موثر است، و کسانی که حکم را خلاف واقع می دانند، باید به وسیله اعتراض ثالث در دعوا مداخله کنند. برای نمونه، نظریه دوگی حقوقدان نام آور فرانسوی مورد بررسی قرار می گیرد. (کاتوزیان، ۱۳۹۶، ص ۱۹۰-۱۹۱)

نویسندگان حقوق مدنی و آیین دادرسی، موضوع دعوا را همیشه یک مسأله حقوقی شخصی می دانند: بدین معنی که، هرگاه حق خاصی از مدعی تفویت یا انکار شود، او به دادگاه مراجعه می کند و در حکم نیز نسبت به همین حق شخصی اظهارنظر می شود. با این ترتیب، اثر حکم باید محدود به اصحاب دعوا باشد، زیرا تنها ناظر به رابطه خصوصی آنان است، و هیچ گاه امری در برابر تمام مردم رسیدگی نمی شود.

ولی، نویسندگان حقوق عمومی در این مبنا تردید بسیار کرده اند: گروهی موضوع حکم را اتخاذ تصمیم درباره تجاوز به قانون گفته اند و به همین دلیل نیز اعتبار آن را در همه حال مطلق دانسته اند. جمعی هم، مانند دوگی و هوریو، تأیید کرده اند که موضوع مسأله حقوقی نزاع بر سر حقوق شخصی است و به همین مناسبت هم در دعاوی مدنی "اصل نسبی بودن رأی" مورد قبول قرار گرفته است. نظر نخست با حقوق کنونی ما سازگار نیست و طرح آن فایده عملی به بار نمی آورد ولی، نظر دیگر، از آن جهت که اصل نسبی بودن رأی را می پذیرد و در دادرسی های نوعی و موضوعی اعتراض ثالث را اجباری قرار می دهد، فریبنده و آموزنده است و می تواند راه حل مناسبی برای دشواری های بحث باشد. (کاتوزیان، ۱۳۹۶)

لازم به توضیح می باشد که شخص ثالث اعم از شاکی جدید و شخصی است که از حکم متضرر شده است. برخی از حقوق و امتیازهای شاکی و یا مدعی خصوصی که مربوط به مبحث ما می باشد بدین شرح است:

در بعضی از موارد شاکی و یا مدعی خصوصی حق شکایت از احکام و قرارهای مراجع کیفری را دارند. مانند قرار منع تعقیب که با موافقت دادستان صادر شده باشد، قرار اناطه و قرار موقوفی تعقیب شایان ذکر است که، برابر نظریه مشورتی شماره ۷/۱۶۳۳ مورخ ۸۴/۳/۱۱ ا.ح.ق، این شکایت نسبت به قراردایی که توسط دادستان در جرائمی که وی اجازه انجام تحقیقات مقدماتی آن را دارد، نیز امکان پذیر است.

شاکی یا مدعی خصوصی، در مورد حکم برائت متهم، در صورت وجود جهات تجدید نظر خواهی، حق درخواست تجدید نظر دارد. (آخوندی، ۱۳۹۴، دفتر اول، صص ۲۷۱-۲۷۳)

اداره کل دفتر آموزش و پژوهش سازمان قضایی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران چنین نظر داده است: به نظر می رسد در پرونده ای که موضوع آن فقط دارای جنبه عمومی باشد باید قائل باشیم که وحدت شاکی شرط نیست، زیرا آنچه که در این صورت اهمیت دارد طرح و به جریان انداختن دعوی عمومی است و عامل طرح دعوی که ممکن است شکات متعدد یا مقام تعقیب باشد، تاثیری در موضوع ندارد. به عبارت دیگر، اگر یکبار به عمل مجرمانه ای که فقط دارای جنبه عمومی است رسیدگی شود تحت هیچ شرایطی نمی توان همان عمل را مجددا رسیدگی کرد هرچند شاکیان دیگری شکایت نمایند اما اگر موضوع دارای دو جنبه باشد مانند کلاهبرداری، سرقت و ... در این صورت برای تحقق اعتبار امر مختوم علاوه بر وحدت های سه گانه (وحدت سبب، موضوع و متهم) وحدت شاکی نیز شرط است؛ مثلاً اگر از فردی به عنوان کلاهبرداری شکایت شده و مورد رسیدگی قرار گیرد و متهم محکوم شود سپس شخص دیگری به عنوان مال باخته دیگر از همان کلاه برداری طرح شکایت نماید، صدور قرار موقوفی تعقیب به اعتبار امر مختوم کیفری موجه نخواهد بود. نظریه مشورتی شماره ۷/۹۷۹۱-۸۳/۱۲/۲۶ اداره حقوقی قوه قضائیه نیز موید این نظر است: "چنانچه بعد از طرح شکایت تعدادی از مالباختگان ناشی از بزه کلاهبرداری و یا انتقال مال غیر، حکم قطعی صادر و تعداد دیگری نیز متعاقب حکم قطعی صادر شده در خصوص همان پرونده اعلام شکایت نمایند، شکایت آنان قابل رسیدگی است و از شمول قاعده اعتبار امرمختومه خارج است ... " اما به اعتقاد دکتر حاجی تبار

فیروزجایی به دو دلیل ذیل علی الاصول در تحقق اعتبار امر مختوم کیفری، وحدت شاکی شرط نیست اعم از اینکه آن جرم یک جنبه ای و یا دو جنبه ای باشد، زیرا اولاً: مساله راجع به دعوی عمومی یعنی دعوی جامعه علیه مجرم بوده و مهم این است که قبلاً چنین دعوی علیه مرتکب رفتار مجرمانه طرح و به جریان افتاده باشد فرقی نمی کند عامل طرح شکایت قبلی حسب مورد دادستان یا متضرر از جرم (راساً یا به توسط نماینده قانونی اش در صورت محجور بودن) بوده باشد. فلذا، منطقی و عاقلانه نیست که شخص واحدی را به خاطر ارتکاب یک رفتار (موضوع واحد) چند بار مورد تعقیب و محاکمه قرار داد. ثانیاً: پذیرش این نظر (عدم شرط وحدت شاکی) با موازین و اصول حقوق بشری (قاعده منع تعقیب و محاکمه مجدد وضع مجازات مضاعف) پیش بینی شده در اسناد بین المللی حقوق بشری نیز همخوانی دارد. (حاجی تبار فیروز جایی، ۱۳۹۵، صص ۱۵۵-۱۵۶).

به نظر ما، برای ارائه راه حل صحیح در این مساله باید قائل به تفکیک شد. از یک سو، چنانچه دعوی عمومی قبلاً یک بار مطرح شده و به نتیجه قطعی اعم از رأی محکومیت یا برائت انجامیده باشد، تعقیب دوباره متهم به نام جامعه به بهانه شکایت شاکی یا شکات جدید، بی گمان مخالف اعتبار امر مختوم کیفری و ناقض اصول دادرسی منصفانه است. از سوی دیگر، در برخی موارد، شکات خصوصی به حکم قانون دارای حقوق ویژه و موقعیت ممتازی هستند که در چنین مواردی، نمیتوان آنها را فقط مسبب اقامه دعوی عمومی پنداشت، بلکه بواقع خود صاحب دعوی و تصمیم گیرنده اصلی هستند. برای نمونه، جرایم قابل گذشت فقط با شکایت شاکی خصوصی تعقیب میشوند و در صورت گذشت وی، دعوی عمومی هم تعقیب نخواهد شد. در این قبیل جرایم، چنانچه یک شاکی طرح شکایت کند و سایر متضررین از جرم شکایت را به هر جهت به تأخیر اندازند، صدور قرار منع تعقیب یا رأی برائت متهم نباید حق سایر شکات را از بین ببرد، زیرا شاکی در چنین جرایمی، خود در ردیف اصحاب دعوی است و در صورت شکایت شاکی جدید، نمیتوان گفت که اصحاب دعوی در پرونده جدید همان اصحاب دعوی در پرونده سابق هستند. به این ترتیب، لزوم وحدت اصحاب دعوی به عنوان یکی از الزامات اعتبار امر قضاوت شده ایجاب می کند که اعتبار امر مختوم کیفری در جرایم قابل گذشت را منوط به وحدت شکات بدانیم. کسی که در مورد خاتمه دادن به دعوی همیشه قدرت اتخاذ تصمیم دارد، هرگز فقط متقاضی اقامه دعوی عمومی نیست، بلکه خود در مجازات متهم ذینفع و صاحب حق است و به نوعی در مالکیت دعوی مطرح شده علیه بزهکار با جامعه شریک است. لذا حکمی که بدون مداخله او در پرونده سابق صادر شده، نباید حقوق وی را از بین ببرد. بعلاوه در جرایم قابل گذشت، چه بسا عمل متهم نسبت به شاکی اول جرم نبوده اما نسبت به شاکی دوم جرم باشد. مثل اینکه فرد «الف» از متهم به خاطر انتشار مطلبی شکایت کند و آن را افترا به خود بداند، اما دادگاه به دلیل آنکه مطلب مزبور نسبت به استناد جرم به فرد «الف» صراحت ندارد، منتشر کننده مطلب را تبرئه کند، ولی بعداً شاکی «ب» به خاطر همان مطلب شکایت کند و چون مطلب در استناد جرم به «ب» صراحت داشته، دادگاه منتشر کننده را به خاطر افترا زدن به «ب» محکوم نماید. البته نباید ناگفته گذاشت که اگر متهم در پرونده سابق به خاطر جرم قابل گذشتی، محکوم شده و تحمل مجازات کرده باشد، اجرای دوباره مجازات نسبت به او برخلاف اصل قانونی بودن مجازات خواهد بود، زیرا مجازات دوباره در حقیقت یک مجازات زائد و فراقانونی است و به همین جهت، دادگاه در صورت رسیدگی به شکایت شاکی جدید در جرایم قابل گذشت به فرض اینکه متهم قبلاً برای همان عمل مجازات شده باشد، به علت منتفی بودن موضوع دعوی جدید، قرار موقوفی تعقیب صادر خواهد کرد چرا که مجازات متهم در این فرض تحصیل حاصل است.

همین طور، حقوقی مثل حق مطالبه قصاص و حق مطالبه حد قذف در نظام حقوقی کنونی ایران، ماهیتاً حق الناس هستند و رسیدگی به جنبه عمومی جرم نمیتواند حق شکاتی را که قبلاً شکایت نکرده بودند از بین ببرد. برای نمونه، اگر متهم به علت فقدان شاکی خصوصی طبق ماده ۶۱۲ کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی به سبب ارتکاب قتل عمدی محاکمه و به کیفر تعزیری محکوم شده باشد و بعد از صدور حکم قطعی، شاکی شکایت خود را مطرح کند و مطالبه قصاص نماید، به نظر نمیرسد اعتبار امر مختوم مانع از رسیدگی به دعوی قتل و مطالبه قصاص از سوی ولی دم باشد، چه دعوی مطالبه قصاص متعلق به ولی دم است و شرط وحدت اصحاب دعوی در این مثال وجود ندارد.

اما در جرایم غیر قابل گذشت و در غیر موارد مطالبه حق الناس، وحدت شاکی به هیچ وجه شرط نیست و حکم صادره حتی برای شکاتی که در رسیدگی سابق مداخله نداشته اند هم از اعتبار امر مختوم برخوردار است. نهایت اینکه در جرایم غیر قابل گذشت، گاه دادگاه علاوه بر صدور حکم مجازات، حکم به استرداد اموال حاصل از جرم صادر میکند. در این موارد نیز صدور حکم کیفری، حق بزه دیدگانی را که قبلاً شکایت نکرده اند از بین نمی برد، زیرا همان طور که در ماده ۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری تصریح شده، سقوط دعوی عمومی از جمله به علت اعتبار امر مختوم کیفری، موجب سقوط دعوی خصوصی نیست، لذا اگر شاکی جدید مثلاً در پرونده کلاهبرداری از همان عمل متهم متضرر شده باشد، می تواند حق خود مبنی بر مطالبه مال تحصیل شده از کلاهبرداری را با طرح شکایت مطالبه کند که در این صورت، دادگاه کیفری صرفاً در مورد ادعای استرداد مال تشکیل جلسه خواهد داد و در مورد قسمت کیفری پرونده، رسیدگی مجدد یا تغییر میزان محکومیت جایز نیست، ولو اینکه معلوم شود ارزش مال ناشی از کلاهبرداری بیش از آن چیزی بوده که قبلاً تصور میشد.

در مواردی که دادگاه کیفری در اجرای ماده ۱۴۸ و تبصره ۱ آن از قانون آیین دادرسی کیفری، رأی به استرداد یا ضبط مال یا شیئی صادر میکند و نیز در هر مورد دیگری که دادگاه کیفری بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی، رأی به رد مال ناشی از جرم میدهد، اگرچه رأی صادره ظاهراً جنبه کیفری دارد، اما حق این است که حقوق شخص ثالث را باید حفظ کرد و به همین خاطر است که طبق تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، شخص ثالثی که از قرار بازپرس یا رأی دادگاه در مورد استرداد یا ضبط اشیاء متضرر شده، میتواند اعتراض نماید، اگرچه قرار یا رأی کیفری قطعی شده باشد. در این مورد، مرجع رسیدگی به اعتراض نسبت به قرار بازپرس دادگاه و نسبت به رأی دادگاه، دادگاه تجدید نظر است.

د- استثنائات اعتبار امر مختوم کیفری.

پیشتر از نظر خوانندگان محترم گذشت که در امور کیفری آن گاه که حکم یا قراری مراحل مختلف رسیدگی - اعم از بدوی، پژوهشی و فرجامی - را طی کرده و یا مواعد آنها سپری شده باشند، از اعتبار امر مختوم کیفری برخوردار است و در نتیجه، طرح مجدد دعوی و تقاضای رسیدگی به آن، فاقد مجوز قانونی است، حال این تعریف با استثنایی مواجه هست که آن را واشکافی می کنیم. در بیان استثنا امر مختوم کیفری (اعاده دادرسی) به طور مختصر گفته شده است: اگر دلایل جدیدی دال بر بی گناهی محکوم علیه به دست آید «... برای اینکه با اشتباه قضایی مواجه نشویم، توسل به یکی از طرق فوق العاده رسیدگی که همانا "اعاده دادرسی" است، تجویز شده است» (آشوری، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۳۶۲). با تدقیق در مطلب بالا به خوبی در می یابیم که یکی از موارد استثنائی امر مختوم کیفری اعاده دادرسی از حکم قطعی کیفری است.

بر همین اساس در خواست اعاده دادرسی را می توان از منظر دکتر زراعت چنین تعریف کرد: «راه غیرعادی برای نقض احکام قطعی مجازات با این هدف که اشتباهات قضایی حکم و بی گناهی متهم به اثبات برسد و موضوع آن، حکمی است که قطعی شده و اعتبار امر مختومه پیدا کرده باشد.» (زراعت، ۱۳۹۴، ج ۳، صص ۴۷۵-۴۷۶)

به نظر ما لزومی ندارد که دلایل جدید مبتنی بر بی گناهی محکوم علیه باشد، ممکن است برعکس آن صادق باشد یعنی دلایلی دال بر گناهکاری متهم به دست آید. پس نمی توانیم همواره اعاده دادرسی را به نفع متهم تفسیر کنیم. در ادامه توضیحات کاملتری برای روشن شدن مطلب ارائه خواهد شد.

اعاده دادرسی نسبت به پرونده از دو راه امکان پذیر است: یکی اعاده دادرسی عام از طریق دیوان عالی کشور که از گذشته وجود داشته است و دیگری اعاده دادرسی خاص از طریق رئیس قوه قضائیه که اخیراً در قوانین پیش بینی شده است: مهم ترین ویژگی اعاده دادرسی این است که اجرای مجازات موضوع حکم، مانع اعتراض به آن حکم و درخواست اعاده دادرسی نیست. در چنین فرضی، محکوم علیه می تواند از طریق اعاده دادرسی و اثبات بی گناهی خود، از تحمل مجازات های تکمیلی و تبعی رهایی یافته و با رفع انگ محکومیت از خود حیثیت از دست رفته خویش را در جامعه بازیابد و در صورت امکان، خسارات ناشی از اجرای مجازات ناروا را مطالبه نماید.

از این گذشته، ((حتی فوت محکوم علیه نیز مانع استفاده از این طریق نیست. به منظور جبران اشتباهات قضایی و زدودن لکه ای که محکومیت کیفری شخص، حیثیت او و بازماندگانش را آلوده نموده است، امکان درخواست اعاده دادرسی پس از فوت محکوم علیه توسط وراث او وجود دارد)) (خالقی، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۱۰۴)

مستند این گفته ماده ۴۷۵ ق.آ.د.ک است که در مقام احصاء اشخاصی که حق درخواست اعاده دادرسی دارند مقرر می دارد: الف: محکوم علیه یا وکیل یا نماینده قانونی او و در صورت فوت یا غیبت محکوم علیه، همسر و وراث قانونی و وصی او ب: دادستان کل کشور پ: دادستان مجری حکم

((درخواست اعاده دادرسی مهلت ندارد و هرگاه یک از کسانی که حق چنین درخواستی را دارد تقاضای اعاده دادرسی کند، به درخواست او در یکی از شعب دیوان عالی کشور رسیدگی می گردد تا معلوم شود که آیا دلیل درخواست اعاده دادرسی منطبق با یکی از موارد پیش بینی شده در ماده ۴۷۴ است یا خیر)). (خالقی، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۱۰۵)

حال که نظر حقوقدانان راجع به اعاده دادرسی از احکام را بررسی کردیم، دریافتیم که تقریباً همه آنها متفقاً موافق با اعاده دادرسی از احکام محکومیت بودند، حال نظر بزرگواران نسبت به قرارها را نیز در ادامه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

اعاده دادرسی فقط نسبت به احکام امکان پذیر است و در مورد قرارها اعاده دادرسی پذیرفته نمی شود. (خالقی، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۱۰۵) دکتر زراعت نیز موافق با نظر دکتر خالقی است و این گونه بیان داشتند که: ((قرار قابل اعاده دادرسی نیست. قرار نهایی در نتیجه همانند حکم برائت است و بنابراین همان گونه که حکم برائت قابل درخواست اعاده دادرسی نیست، قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب نیز همین حکم را دارد)) (زراعت، ۱۳۹۴، ج ۳، ص ۴۷۸)

عدم امکان پذیرش اعاده دادرسی نسبت به قرارهای نهایی دادسرا و دادگاه، هرچند در نظام کنونی حقوق ایران غیر قابل انکار است، واقعیتی است که چندان با نیازهای جامعه مطابقت ندارد. در موارد زیادی ممکن است قرار موقوفی تعقیب بر اساس تصور نادرستی از وقایع خارجی صادر شده و قطعیت یافته باشد؛ برای نمونه، ممکن است متهمی که در قید حیات بوده، بر اساس خبر نادرستی متوفی تصور شده، قرار موقوفی تعقیب صادر گردد. این احتمال وجود دارد که مدرکی که مستند گذشت شاکی خصوصی بوده جعلی و یا ناشی از اکراه شاکی به اعلام گذشت با توسل به تهدید بوده باشد. ممکن است تصور شود که تاریخ وقوع جرم، مربوط به زمانی بوده که هم اکنون مشمول مقررات مرور زمان شناخته می شود اما بعداً دلایلی بدست آید که جرم در گذشته نزدیکتری واقع گردیده و شمول مرور زمان نسبت به آن صحیح نیست. در اینگونه موارد و موارد بسیار دیگر هیچگونه طریقه ای برای رفع اشتباه قضایی بعد از قطعیت قرار موقوفی تعقیب در نظام حقوقی ایران پیش بینی نشده و بسیار مناسب خواهد بود اگر قانون گذار، امکان تجویز اعاده دادرسی در چنین موارد را نیز بپذیرد.

نویسندگان این مقاله عقیده دارند که رأی برائت و قرار موقوفی تعقیب نیز باید قابل اعاده دادرسی باشد. بعنوان مثال گاهی اوقات مشاهده می شود که رأی برائت و قرار موقوفی تعقیب در نتیجه توسل متهم به حیل و تقلب یا حتی رفتارهای مجرمانه صادر گشته است. از این رو خود قانونگذار هم برای قرار منع تعقیب جایی که این قرار به علت عدم کفایت ادله صادر گشته است، چنانچه بعداً دلائل جدیدی ارائه شود اجازه تعقیب مجدد جرم را داده است.

دکتر حاجی تبار هم نظر خود را مطرح کردند ایشان نظری بینابینی در این زمینه دارند یعنی در پاره ای از موارد با نظر سایرین موافقت و در برخی موارد نظرشان با ما در یک راستاست. ایشان عقیده دارند: در سه حالت ذیل، استثنائاً امکان تعقیب یا محاکمه مجدد نسبت به اتهامی که قبلاً نسبت به آن رای قطعی صادر شده باشد، وجود دارد و موضوع مشمول حصول قاعده اعتبار امر مختوم کیفری نمیشود: اولاً-مورد از موارد تجویز اعاده دادرسی باشد(بندهای هفت گانه ماده ۴۷۴ق. آ. د. ک).

البته اعاده دادرسی صرفاً در مورد احکام محکومیت قطعی قابل اعمال است. ثانیاً- در صورتیکه قرار منع تعقیب به لحاظ فقدان یا عدم کفایت دلیل صادر و قطعی شود، در صورت کشف دلیل جدید امکان تعقیب و رسیدگی مجدد با رعایت تشریفات مقرر در قانون وجود دارد.(ماده ۲۷۸ق. آ. د. ک).

ثالثاً-خلاف بین شرع بودن رای قطعی صادره (اعم از حکم و یا قرار) به تشخیص رییس قوه قضاییه (ماده ۴۷۷ ق. آ. د. ک). حاجی تبار فیروز جانی، ۱۳۹۵، ص ۱۵۳)

به نظر ما لازم نیست که مورد سوم جداگانه در اینجا ذکر شود چون خلاف بین شرع بودن خود از موارد تجویز اعاده دادرسی خاص است که به تشخیص رییس قوه قضاییه، از طریق ارجاع به شعب خاص دیوان عالی کشور رسیدگی به پرونده مربوط صورت میگیرد. شاید آوردن این مطلب در اینجا خالی از لطف نباشد که اعاده دادرسی در اکثر نظامهای حقوقی دنیا ماهوی می باشد، ولی در نظام حقوقی ما، اعاده دادرسی هم بصورت شکلی و هم ماهوی است. مستند این ادعا در بند آخر ماده ۴۷۴ ق. آ. د. ک مصوب ۹۲ است که می گوید عمل ارتكابی جرم نباشد و یا مجازات مورد حکم بیش از مجازات مقرر قانونی باشد، به خوبی در می یابیم که اعاده دادرسی از نوع شکلی است، چون از مصادیق نقض قانون است، ولی در سایر بندهای ماده ۴۷۴ مواردی بیان شده که در ارتباط با دلایل و مدارک پرونده است، یعنی باید به دنبال اثبات امور ماهوی باشیم. مستفاد از ماده ۴۷۷ ق. آ. د. ک مصوب ۹۲ در می یابیم که خلاف شرع بین بودن رای قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی با تشخیص رییس قوه قضاییه نیز از دیگر موارد اعاده دادرسی شکلی است، پس ما اعاده دادرسی شکلی و همچنین فرجام خواهی محدود داریم و این اصلاً خوب نیست، چون کاهش نظارت دیوان عالی کشور بر قوانین را به دنبال دارد.

در ادامه نظر برخی از حقوقدانان کشورمان را راجع به اعاده دادرسی از حکم برائت آورده ایم که این مورد نیز از موارد اختلافی بین حقوقدانان ما میباشد: ((اعاده دادرسی از طریق دیوان کشور وسیله ای برای اعتراض به حکم محکومیت است، نه حکم برائت، و هدف این است که از این طریق استثنایی، حکم محکومیتی که بر خلاف اصل است نقض شود. بنابر این، شاکی مطلقاً و دادستان از حکم برائت متهم، حق در خواست اعاده دادرسی ندارند)). (خالقی، ۱۳۹۵، ج ۲: صص ۱۰۵-۱۰۶)

((نهاد اعاده دادرسی در تمام نظامهای حقوقی به مصلحت متهم وضع گردیده است. بنابر این نباید نتیجه این نهاد به ضرر متهم تمام شود و حکم برائت متهم در هر حال، اعتبار امر مختوم را دارد هر چند اشتباهی در آن رخ داده باشد. پس اعاده دادرسی فقط در مورد احکام کیفری قطعی محکومیت به مجازات تجویز میشود، آن هم در چارچوبی که قانون تعیین کرده است)) (زراعت، ۱۳۹۴، ج ۳: صص ۴۷۷-۴۷۸)

نظر ما بر خلاف نظر اکثر حقوقدانانی است که معتقدند اعاده دادرسی به ضرر متهم قابل استفاده نیست، نظم عمومی اجازه نمی دهد که ما کسی را تبرئه کرده باشیم ولی او با حیل و تقلب و تزویر و ارتکاب جرائمی دیگر شرايطی را به وجود آورده و به وسیله آن خود را تبرئه کرده باشد، از آن جمله قاضی پرونده را تهدید و یا تطمیع کرده باشد یا اسناد جعلی ارائه داده و یا شاهی را خریده و یا اینکه او را تهدید

به قتل کرده و یا اینکه در صحنه جرم دستکاری کرده باشد و یا حتی ممکن است شاهد در زمان رسیدگی به پرونده بیهوش بوده و در اغما بسر میبرده است و بعداً به هوش آمده و واقعیت را بازگو کند و بسیاری موارد دیگر و بدین نحو متهم حکم برائت تحصیل کرده باشد. پس همانطور که گفته شد به خوبی درک میشود که اعاده دادرسی به ضرر متهم امکان دارد و اینکه استاد بزرگوار، آقای دکتر زراعت فرمودند که نهاد اعاده دادرسی در تمام نظامهای حقوقی به مصلحت متهم وضع گردیده است، اصلاً چنین نمیباشد. با امان نظر در نظریه کمیته حقوق بشر به خوبی در می یابیم که اعاده دادرسی به ضرر متهم امکان پذیر است، مستند این گفته بند ۷ ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی می باشد که مقرر می دارد هیچ کس نباید برای جرمی که سابقاً محکومیت و یا برائت قطعی یافته است، مورد محاکمه و یا مجازات مجدد قرار گیرد، در واقع تصریح به قاعده منع محاکمه مضاعف می نماید. کمیته حقوق بشر در نظریه تفسیری خود که به عنوان مهمترین مرجع بین المللی تفسیر مقررات میثاق شناخته می شود آورده است: چنانچه دادگاه عالی محکومیتی را نقض و قرار محاکمه مجدد صادر نماید، ممنوعیت بند ۷ ماده ۱۴ موضوعیت نمی یابد. به علاوه این مقرر اعاده دادرسی کیفری را در شرایط استثنایی که دارای توجیه باشد، نظیر کشف ادله ای که در دسترس نبوده یا در زمان صدور حکم برائت مکتوم بوده، منع نمی کند. (یوسفیان شوره دلی، حسنی، ۱۳۹۵، صص ۹۳-۹۴). بنابر این از آنجاییکه این میثاق، به عنوان یکی از عهدنامه های سازمان ملل متحد و بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر که خود از بزرگترین مرجع های بین المللی است، به آن اشاره داشته و حتی برخی از نظامهای حقوقی هم متذکر آن شده اند، فی المثال با تدقیق در مقاله میشل پرالوس در می یابیم که قاعده منع تعقیب و مجازات مجدد ارزش بین المللی مبهمی دارد و حقوق فرانسه با وجود یک عنصر فرامرزی در جرم، این قاعده را نادیده انگاشته و آن را چنین توجیه می کند که بیم آن می رود که حکم خارجی نسبت به جرمی که مستقیماً محل نظم عمومی فرانسه است، ساده، خفیف و بی تاثیر باشد. بیمی که در اصل توجیه پذیر هم هست، چون مقرراتی وجود دارد که ضمن ایجاد ابزارهای عدالت کیفری بین المللی همان خطر را ملحوظ و مد نظر قرار می دهند و در واقع اجازه می دهند در موارد بی اعتمادی و سوء ظن قاعده منع محاکمه مجدد را کنار بگذاریم (پرالوس، ترجمه اوسط جاوید زاده).

خالی از لطف نیست که گریزی هم به مقاله دکتر میر محمد صادقی بزنیم. ایشان نیز به قاعده منع مجازات مضاعف و استثناء وارد بر آن اشاره کرده اند و این طور بیان نموده اند که اساسنامه دیوان بین المللی برای یوگسلاوی سابق و دیوان کیفری بین المللی برای رواندا، به ترتیب در مواد ۱۰ و ۹ خود، به منع محاکمه مجدد کسی که در این دو دیوان محاکمه شده است در محاکم ملی کشورها اشاره کرده اند. محاکمه مجدد کسی که در یک محکمه داخلی محاکمه شده نیز در دیوانهای کیفری بین المللی فوق الذکر ممنوع است مگر آنکه اتهام وارده به وی در محکمه داخلی مبتنی بر ارتکاب یک جرم عادی و نه بین المللی بوده یا محاکمه داخلی با دقت و به طور بی طرفانه یا مستقل انجام نشده و مقصود از آن رهایی بخشیدن متهم از مسوولیت کیفری بین المللی بوده باشد. (میر محمد صادقی، صص ۸۳-۹۳) در خاتمه دیدگاه دکتر آشوری را حسن ختام این مقال قرار خواهیم داد، ایشان متذکر شده اند: بند ۱ ماده ۴ پروتکل الحاقی به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مقرر می دارد: "هیچ کس نباید تحت تعقیب کیفری یا مجازات از سوی مراجع قضایی همان دولت، به علت ارتکاب جرمی که قبلاً از آن برائت حاصل کرده و یا به موجب حکم قطعی طبق موازین قانونی و آیین تشریفات دادرسی آن دولت محکوم شده است مورد تعقیب کیفری مجدد قرار گیرد". بند ۲ ماده ۴ مذکور به مطلب مهمی که همانا موارد اعاده دادرسی است پرداخته است و متذکر می شود: "مقررات بند ۱ مانع از آن نیست که در صورت کشف دلایل جدید و یا عیب و ایراد اساسی در دادرسی قبلی که موثر بر حکم صادر شده باشد رسیدگی مجدد طبق موازین قانونی و آیین دادرسی کیفری همان دولت صورت پذیرد." (آشوری، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۳۷۰-۳۷۳)

بنابراین ایشان هم عقیده دارند، این ماده ناظر بر این است که عمل واحد دو بار مورد محاکمه قرار نگیرد و نه اینکه فعل واحد به صورت دو جرم جدا از هم و مشخص تحلیل نشود.

در تکمیل دیدگاه دکتر آشوری لازم به ذکر است که بر مبنای بند ۲ ماده ۴ پروتکل هفتم الحاقی به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، تدوین کنندگان این پروتکل فرقی میان حالتی که اعاده دادرسی به نفع متهم یا به ضرر او باشد نگذارده اند و در هر دو حالت اجازه داده اند با به دست آمدن ادله جدید و یا کشف نارسایی عمده در رسیدگی سابق (مانند توسل متهم به حيله یا تقلب یا اعمال نفوذ برای تحصیل رای برائت) رسیدگی مجدد به اتهام متهم انجام پذیرد و این نکته حتی در گزارش توضیحی پروتکل مزبور هم تصریح گردیده است. (Explanatory Report, para. 30)

بنابر این با توجه به مواردی که از مطمح نظر خوانندگان گذشت به خوبی در می یابیم که استفاده از چنین نهادی به ضرر متهم و به منظور برقراری عدالت و احقاق حق بزه دیده و جامعه، امکان پذیر است.

نتیجه گیری

در این مجال مختصر به واکاوی ابعاد مهمی از مبحث اعتبار امر مختوم کیفری پرداخته، دریافتیم که آنچه عموم حقوق دانان پیرامون این قاعده به اختصار مطرح کرده و به اجمال توضیح می‌دهند، شایسته تدقیق و تأمل دوچندان است. کمتر کسی پرسشهایی نظیر اینها را به درستی مطرح کرده است: آیا قرار موقوفی تعقیب هم نظیر رأی برائت یا قرار منع تعقیب، واجد اعتبار امر مختوم کیفری است؟ چه تفاوتی میان قرار منع تعقیب صادره از سوی بازپرس و رأی برائت صادره از دادگاه به لحاظ منطقی وجود داشته که مقنن، یافت شدن دلیل جدید بعد از قطعیت قرار منع تعقیب صادره به علت عدم کفایت ادله را موجب تجویز از سرگیری تعقیب متهم با دستور دادستان یا تجویز دادگاه شمرده ولی برای تجویز دوباره تعقیب کیفری بعد از صدور رأی برائت قطعی که به علت عدم کفایت ادله صادر گشته، هیچ مسیری را پیش‌بینی نکرده است؟ آیا حتی اگر ثابت شود که متهم از طریق ارتکاب جرایمی چون تهدید بزه‌دیده برای منصرف کردن وی از پیگیری شکایت، جعل اسناد و مدارک، تطمیع یا تهدید شهود به ادای شهادت کذب یا امتناع از ادای شهادت و حتی پرداخت رشوه به مقامات نظام عدالت کیفری، موجبات به انحراف کشیده شدن فرایند دادرسی و نهایتاً صدور رأی برائت خود را فراهم آورده باشد، ناعادلانه خواهد بود که با تجویز تعقیب دوباره وی، از حقوق جامعه و بزه‌دیده در برابر چنین متهمی دفاع کنیم؟ آیا در نظام حقوقی ایران که در بسیاری موارد، موقعیت ممتاز و تعیین کننده‌ای به شاکی خصوصی داده شده، درست است که شاکی را هیچ گاه در ردیف اصحاب دعوی کیفری نپنداریم و تعقیب متهم را هرگز با طرح شکایت توسط شکات جدید مجاز نشماریم؟ سرانجام، آیا صرف وحدت فعل یا ترک فعل مجرمانه به رغم تفاوت فاحش در شرایط مادی متشکله جرایم مورد نظر در دو دعوی سابق و لاحق، برای احراز وحدت موضوع دو دعوی سابق و لاحق به عنوان شرط استناد به اعتبار امر مختوم کفایت می‌کند؟

در این مقاله کوشیدیم تا جسارت طرح پرسشهای فوق را داشته باشیم و بررسی نسبتاً دقیق موضوع نشان داد که:

- ۱- دست‌کم در مواردی که توسل متهم به حيله و تقلب برای تحصیل رأی برائت یا کوچک جلوه دادن جرم خود ثابت شود، نظام حقوقی ایران می‌بایست راه را برای امکان تجویز اعاده دادرسی به ضرر متهم هموار سازد.
- ۲- در جرایم قابل گذشت و نیز آن‌گاه که مجازات، حق خصوصی بزه‌دیده است، در نظام حقوقی ایران نمی‌بایست حکم یا قرار کیفری را در برابر شکاتی که در دادرسی پیشین هیچ مداخله‌ای نداشته اند قابل استناد دانست.
- ۳- اگر دو عنوان جزایی، قطع نظر از فعل یا ترک فعلی که برای وقوع جرم ضروری است، از لحاظ شرایط مادی تشکیل دهنده جرم تفاوت فاحش داشته باشند، تعقیب قبلی متهم به یکی از آن دو عنوان همیشه نباید مانع تعقیب بعدی وی تحت عنوان مجرمانه دیگر شود، زیرا در تشخیص وجود وحدت موضوع باید غیر از عمل ارتكابی، به شرایط مادی لازم برای تحقق هر کدام از دو عنوان جزایی توجه داشت و گرنه بعضاً بانهاتج غیر منطقی و غیر قابل قبول مواجه می‌شویم.

منابع و مأخذ

الف- کتب

- ۱) آخوندی، محمود، شناسای آیین دادرسی کیفری، دفتر اول، چاپ هفدهم انتشارات دوراندیشان، بهار ۱۳۹۴
- ۲) آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ نوزدهم، انتشارات سمت، تابستان ۱۳۹۵
- ۳) حاجی تبار فیروزجائی، حسن، آیین دادرسی کاربردی "قرارها" چاپ، اول انتشارات میزان، بهار ۱۳۹۵
- ۴) خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، ج ۲، چاپ سی و یکم، انتشارات موسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهردانش، ۱۳۹۵
- ۵) خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ سی و ششم، انتشارات موسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهردانش، آذر ۱۳۹۶
- ۶) خالقی، علی، نکته ها در قانون آیین دادرسی کیفری، چاپ دوم، انتشارات موسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهردانش، مهر ۱۳۹۳
- ۷) زراعت، عباس، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ اول، انتشارات میزان، پاییز ۱۳۹۳
- ۸) زراعت، عباس، آیین دادرسی کیفری، ج ۳، چاپ اول، انتشارات میزان، پاییز ۱۳۹۴
- ۹) صیادی، مهدی، وکیل یار قانون آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ چهارم، انتشارات کمک آزمون، ۱۳۹۶
- ۱۰) کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی، چاپ دهم، انتشارات میزان، زمستان ۱۳۹۶
- ۱۱) گلدوست جویباری، رجب، آیین دادرسی کیفری، چاپ یازدهم، انتشارات جنگل، جاودانه، ۱۳۹۷
- ۱۲) یوسفیان شوره دلی، بهنام، حسنی، محمد حسن، موازین دادرسی منصفانه و اصول حاکم بر رفتار با اطفال معارض با قانون در اسناد بین المللی، جلد اول، انتشارات موسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهر دانش، ۱۳۹۵

ب- مقاله ها

- ۱- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۷). ویژگی اعتبار امر قضاوت شده در امور کیفری. فصلنامه حقوق، ۳۸(۱)، ۲۷۱-۲۸۴.
- ۲- پراولوس، میشل. بررسی قاعده منع تعقیب در حقوق جزای بین الملل و حقوق جوامع اروپا، ترجمه علی اوسط جاوید زاده
- ۳- میر محمد صادقی، حسین. - اعتبار امر مختومه در اساسنامه دادگاه کیفری بین المللی، تحقیقات حقوقی، ۳۸(۳)، ۸۳-۹۳

English references:

Explanatory Report on the Protocol No. 7 to the Convention for the Protection of Human Rights and Fundamental Freedoms, Strasbourg, 22.XI.1984, European Treaty Series No. 117. Available at: <https://www.coe.int/en/web/conventions/full-list/-/conventions/treaty/117> (Last visited on July 30 2019).